

بررسی برهان وجودی آنسلم برای اثبات وجود خدا

۱۳۵

توحید عبدی*

پیش

بررسی برهان وجودی آنسلم برای اثبات وجود خدا

چکیده

نوشتاری که پیش رو دارید به بررسی یکی از براهین پر سابقه اثبات وجود خداوند در تاریخ فلسفه غرب می‌پردازد که با عنوان «برهان وجودی» معروف بوده و از زمان کانت به این نام موسوم شده است.

در این نوشتار به سابقه تاریخی این برهان در فلسفه مسیحی پرداخته شده و وجود و تقریرهای گوناگون برهان اشاره شده و به تفصیل به بیان دو تقریر آنسلم از برهان توجه شده است. آنسلم در تقریر اول از تصور خدا به عنوان بزرگ‌ترین موجود ممکن قابل تصور به اثبات وجود خدا می‌پردازد و در تقریر دوم به وجوب وجود آن تأکید می‌کند. ما در این مقاله به نقطه نظرات فلسفه درباره وجود یک یا دو نوع تقریر از برهان وجودی توجه کرده و دو تقریر را پذیرفته‌ایم.

در طول پیدایش و تکوین، این برهان مورد انتقاد فراوانی واقع شده است که از زمان خود آنسلم با گونیلو شروع و با توماس آکوئینی و کانت ادامه یافته و هنوز مورد بحث افرادی نظیر جان هیگ و دیگران نیز قرار گرفته است. جوهر این نقدها این است که از صرف تصور چیزی، نمی‌توان به وجود عینی آن راه یافت. ما نتیجه‌گیری کرده‌ایم که شارحان و پذیرندگان، هر چقدر تلاش کرده‌اند نتوانسته‌اند مشکلات برهان را بر طرف نمایند و آن چیزی جز، خلط میان مفهوم، مصداق و انتظار آثار وجود خارجی از وجود ذهنی و نیز خلط مرز منطق مابعدالطبیعه است.

واژگان کلیدی: براهین اثبات وجود خدا، برهان وجودی، کامل‌ترین موجود ممکن، برهان پیشینی، براهین پسینی، ضرورت منطقی.

* استادیار دانشگاه علوم انتظامی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۶/۶ تأیید: ۱۳۸۵/۶/۲۰

اهمیت برهان وجودی در فلسفه مسیحی

برهان وجودی که نخستین بار صورت بندی کامل آن را آنسلم ارائه کرد، از زمان وی تا امروز و به رغم تحول آن همواره در فلسفه دین مسیحی و از ناحیه فیلسوفان و متکلمان مورد بحث و گفت‌وگوی علمی بوده و از مهم‌ترین براهین اثبات وجود خدا به شمار آمده است (see: hick, ۱۹۷۲: p.۵۳۸). این برهان افزون بر قوت و ابتکار فلسفی آن، از این حیث اهمیت دارد که در متون مقدس ریشه داشته و برآمده از آن است. دلیل این امر آن است که این برهان مبتنی بر آموزه «الاهیات مبتنی بر وجود کامل» (Pecfect - being theology) است که نوع و نگرش خاص مسیحیان از مفهوم خدا را تشکیل می‌دهد.

در سنت مسیحی، دست‌کم از زمان آگوستین از خداوند در جای‌گاه «کاملترین موجود» یاد شده است (plantinga, ۱۹۶۰: p.۹۶). بوئیوس، مفهوم کامل‌تری از الاهیات مبتنی بر وجود کامل ارائه می‌کند. وی می‌گوید: «خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن حتی غیر قابل تصور است». آنسلم کاترِبوری ابتدا در کتاب حدیث نفس (Monologium) الاهیات موجود کامل خود را بر قاعده آگوستینی بنا می‌کند به این صورت که «خدا بزرگ‌ترین موجود بالفعل» است. اما در «پیش‌گفتار» آنسلم رویکرد بوئیوس را برمی‌گزیند و از خدا در جایگاه مفهوم چیزی که بزرگ‌تر از آن غیر قابل تصور است، یاد می‌کند.

در هر حال به نظر برخی، اهمیت برهان صرفاً از بعد فلسفی آن نیست؛ بلکه ارزش آن بیشتر از این جهت است که به تدوین مفهوم مسیحی خدا، در بهترین صورت آن می‌انجامد. چنانچه جان هیک می‌نویسد:

شاید مهم‌ترین و ارزشمندترین ویژگی برهان آنسلم، تدوین مفهوم مسیحی خدا است. این برهان افزون بر ابتننا بر الاهیات وجود کامل، بر آموزه مسیحی، نظریه وجود استوار است. در تفکر مسیحی خدا یگانه وجود حقیقی دانسته شده و اسم خاص او «وجود» است. ژیلسن می‌گوید:

چنین برهانی نمی‌توانست در سنت تفکر یونانی پیدا شود؛ بلکه فقط ممکن بود در دامن آن تفکری قرار گیرد که خدا را عین وجود می‌داند و آن را وجود حقیقی می‌شمارد. اهمیت دیگر این برهان در این است که با ظهور آن، منهجی یا طریقه‌ای در اثبات وجود خداوند گشوده می‌شود که در اثبات وجود خدا هیچ امری واسطه در اثبات قرار نمی‌گیرد؛ بلکه از خود خدا به او استدلال می‌شود. مسلمین نیز برهان مشابهی را بر اثبات وجود خداوند، تحت عنوان برهان صدیقین، با توسل

به آیات قرآن ارائه کرده‌اند که به دلیل طی طریق از خدا به خدا آن را اسد براهین و اشراف آن‌ها دانسته‌اند. امتیاز ویژه این برهان در این است که در آن به نحو پیشینی و بدون استناد به مخلوقات از خود خدا به او استدلال می‌گردد و به همین دلیل نیازی به مبادی دیگر نظیر ابطال دور و تسلسل و حتی اصل علیت ندارد. در حالیکه تمام براهین پسینی، نظیر براهین پنجگانه اکوئینی بدن اثبات دو اصل فوق تمام نیستند و مادامی که دو اصل فوق اثبات نشده باشند، راهی برای طرح آن‌ها وجود ندارد. به دلیل ویژگی فوق، این برهان از زمان پیدایش آن همواره جزو براهین مهم اثبات وجود خدا به شمار رفته و برخی از آن به عنوان، جالب‌ترین و معماگونه‌ترین براهین یاد کرده‌اند (پتروسون، ۱۴۷۶: ص ۱۳۴). ژیلسن این برهان را نشانه اعتبار فکر فلسفی می‌داند و می‌گوید: حتی کسانی که سلب هرگونه اعتبار از فکر فلسفی مسیحی کردند و هیچ‌گونه ابداع و ابتکاری در آن ندیدند، در برهان آنسلم کمابیش قائل به استثنا شدند (ژیلسون، ۱۳۶۶: ص ۸۴)

معنا و مفهوم برهان وجودی

از برهان وجودی، از بدو پیدایی و ظهور آن در آنسلم، روایت و تقاریر گوناگونی در سنت فلسفی مسیحیت به عمل آمده است؛ به گونه‌ای که می‌توان از مجموعه براهین وجودی سخن گفت. الوین پلنتینگا در کتاب خدا، اختیار و شر، تقریباً هفت صورت بندی را نقد و بررسی می‌کند (پلنتینگا، ۱۳۶۷: ص ۱۳۹-۱۹۲).

بعضی از عناوین این تقاریر به قرار ذیل است:

۱. استدلال از حقایق ازلی (صورت بندی اگوستینی برهان)؛
 ۲. استدلال از مفهوم وجود (تصور موجودی که برزگ‌تر از آن قابل تصور نیست) (استدلال آنسلمی در فصل دوم پیش‌گفتار)؛
 ۳. استدلال از طریق تصور وجودی که حتی تصور عدم آن غیر ممکن است.
- (استدلال از طریق مفهوم وجود ضرور، استدلال آنسلم در فصل سوم کتاب «پیش‌گفتار»؛

۴. استدلال از طریق مساوقت وجود با وجوب (بونونتورا)؛
۵. استدلال از طریق مفهوم کامل‌ترین موجود (دکارت و دکارتیان)؛
۶. تقریر و استدلال از بساطت وجود کامل (لایپ نتیس)؛
۷. تقریر برهان از طریق عینیت فکر و عین (هگل)؛
۸. استدلال از طریق منطق چند وجهی (هارت شورن)؛
۹. تقریر و استدلال از طریق عظمت و کمال در هر جهان ممکن (پلنتینگا)؛

۱۰. تقریر و استدلال برای کاوش در فهم مسیحی (بارت)؛

و....

کانت نخستین کسی است که نام برهان وجودی را بر برهان آنسلم می نهد و همو نخستین فیلسوفی است که تعریفی بسامان از برهان، در سنت فلسفه مسیحی ارائه می کند. وی ضمن تقسیم انواع براهین اثبات وجود خدا، به برهان «جهان شناختی و برهان طبیعی، کلامی و برهان وجودی، برهان اخیر را استدلالی می داند که عقل با توسل به مفهوم خدا، به اثبات وجود عینی خدا طی طریق می کند» و از آن جهت این برهان را وجودی می نامد که در آن سعی بر این است که وجود خدا را از صرف تحلیل مفهوم خدا اثبات کند. بعد از کانت، این تعریف و برداشت از مفهوم برهان وجودی، تقریباً در تمام متون و آثاری که به برهان وجودی می پردازد، به همین عنوان پذیرفته شد و آن را می توان چنین تعریف کرد: «برهان وجودی، برهانی است که در آن از مخلوقات و موجودات تجربی و ویژگی های آن ها استفاده نشده؛ بلکه از مفهوم خدا به وجود عینی آن استدلال شده باشد؛ بنابراین ویژگی و شاخصه اصلی این برهان این است که:

اولاً این برهان پیشینی است؛ یعنی ابتدایی بر جهان محسوس و مخلوقات و به طور کلی جهان ندارد.

ثانیاً در این برهان نه از وجود عینی خدا، بلکه از صرف تحلیل مفهوم و تصور خداوند، به وجود عینی آن استدلال می شود.

تاریخچه اجمالی برهان وجودی

سیر تاریخی برهان وجودی در سنت فلسفی مسیحیت را می توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول آن، به زمان ظهور برهان در صورت بندی آنسلم و به نوعی به نخستین جرقه های تکوین آن در اگوستین مربوط می شود. این دوره در واقع، با تدوین کتاب پیش گفتار آنسلم آغاز و با نقد اکوئینی از آن خاتمه می یابد. هر چند صحیح این است که بعد از اکوئینی نیز فیلسوفانی به آن به دیده عنایت نگریسته اند، در هر حال، به نوعی آن جذابیت اولیه خود را از دست داده و از محور مباحث فلسفی پیرامون اثبات وجود خدا کنار می رود.

دوره دوم با طرح مجدد آن به وسیله دکارت آغاز شده و در اغلب فیلسوفان دکارتی مورد توجه جدی قرار می گیرد؛ ولی با نقد کانت بار دیگر به سرنوشت پیشین خود پس از نقد اکوئینی در مرحله اول گرفتار می شود، و حتی به رغم طرح و پذیرش دوباره آن در

افرادی نظیر هگل، آن جذابیت دوره دکارتی را از دست می‌دهد.

دوره سوم در زمانی آغاز می‌شود که فیلسوفان معاصر نظیر نورمن مالکولم، چارلز

هارتسورن، الوین پلنتینگا

و جان هیگ دوباره به طرح و بررسی آن پرداخته، بار دیگر آن را جزو براهین مهم و

قابل توجه اثبات وجود خدا وارد مباحثات فلسفی می‌کنند.

تردیدی وجود ندارد که نخستین صورت بندی دقیق فلسفی و منطقی برهان وجودی

به وسیله آنسلم کانتربوری بوده است؛ بنابراین، در این که وی مؤسس اصلی این برهان در

سنت فلسفی غرب هست، شکی وجود ندارد و هر چند بعضی از کسانی که در این مورد

تحقیق کرده اند، می‌کوشند سابقه تاریخی آن را به افلاطون و دست‌کم در سنت فلسفی

مسیحی به اگوستین برگردانند، در این که این برهان بدان نحو که آنسلم مطرح می‌کند در

افلاطون یافت نمی‌شود، چندان ابهامی وجود ندارد. افلاطون از خداوند در جایگاه وجود

هیچ‌گاه یاد نکرده است؛ پس این نظر که برهان وجودی اولین بار به وسیله افلاطون صورت

بندی شده باشد، چندان صائب به نظر نمی‌رسد؛ البته طبیعی است که هر تفکری در متأثر و

آثار پیشینیان ریشه دارد و در برهان وجودی آنسلم نیز می‌توان به وجود چنین پیشینه‌ای از

جمله آرای افلاطون قائل شد؛ ولی این امر به این معنا نیست که صورت بندی خاصی از

برهان وجودی برای اثبات وجود خدا در افلاطون باشد.

آیا می‌توان به سابقه‌ای از این برهان در اندیشه و آثار اگوستین راه یافت؟ و آیا

صورت بندی دقیقی (به نحوی که در آنسلم وجود دارد) در آثار اگوستین نیز وجود دارد؟ و

آنسلم چیزی را باز می‌گوید که پیش از وی در استاد و معلم کل فیلسوف مسیحی آمده است؟

تاثیر اگوستین در نظریه پردازی‌های آنسلم تردید ناپذیر و مسلم است. وی در

نظریه، حقیقت، و شناخت و به ویژه رابطه عقل و ایمان کاملاً متأثر از آموزه‌های اگوستینی

بوده، با اگوستین همراهی مطلق دارد. و اما آیا در برهان وجودی نیز چنین است؟

محققان به دو قرینه، بر وجود نوعی برهان وجودی در اگوستین توجه کرده‌اند: اول

نوع نگرش و دیدگاه اگوستین درباره مفهوم خدا است. طبق این نظریه که به دیدگاه

الاهیات اگوستینی یا «الاهیات مبتنی بر وجود کامل» معروف است، خدا موجودی است که

برتر از آن موجودی نیست یا خدا کامل‌ترین موجود بالفعل است. این همان مفهومی است

که در اکثر صورت بندی‌های برهان وجودی نظیر برهان وجودی دکارت، لایپ نیتمس و ... به صورت مقدمه اول و تعریف خدا ذکر شده است. قرینه دوم براهینی است که آگوستین برای اثبات وجود خدا ارائه می‌کند.

در توضیح این قرینه دوم به اجمال می‌توان گفت که از نگاه آگوستین اثبات وجود خداوند از دو طریق میسر است: طریق اول، راهیابی از مخلوقات و جهان خارجی و جسمانی، به صورت معلول، به وجود خداوند، به عنوان علت یا پدید آورنده آن استدلال می‌شود؛ ولی طریق دوم، راهی است که نه از طریق مخلوقات و جهان خارجی، بلکه از تأمل در درون ذهن و وجود حقایق ثابت و ازلی است که می‌توان به وجود خدا پی برد. وی معتقد است که این حقایق ثابت و ازلی فرآورده ذهن نیستند؛ زیرا اگر چنین می‌بودند، همواره در تغییر بودند؛ پس این حقایق مقدم و متعالی از ذهن هستند؛ بنابراین وی نتیجه می‌گیرد که اگر حقایق ازلی و مطلق و ثابت وجود دارند، تفسیر حقیقت این حقایق صرفاً در پرتو وجود موجودی حقیقی است که این حقایق در آن و به واسطه آن حقیقی هستند و آن خدا است. خلاصه کلام این‌که این نوع برهان طریقی است که نه بر اساس مخلوقات و موجودات خارجی، بلکه بر اساس وجود حقایق ازلی به اثبات وجود خداوند استدلال می‌شود. وی این برهان را نوعی برهان درونی می‌نامد. (see: caplestone, ۱۹۶۰: pp.۶۶-۷۲)

تأمل در نکات پیشین نشان می‌دهد که آگوستین، نوعی برهان لمی یا پیشینی و بدون توسل به تجربه‌ای از جهان خارج و صرفاً با عنایت به وجود حقایق ثابت و ازلی و یکسان برای همه اذهان، به وجود خداوند استدلال می‌کند؛ اما آیا این به آن معنا است که وی برهان وجودی ارائه کرده است؟ این امر مبتنی است بر این‌که چه تعریفی از برهان وجودی ارائه کنیم. اگر برهان وجودی به هر گونه برهانی اطلاق شود که صرفاً با توجه به وجود مفهوم خدا و سایر مفاهیم ثابت و ازلی در ذهن و بدون ابتدا به موجودات جهان و تجربه‌ای از آن به وجود عینی خداوند استدلال کند می‌توان گفت که برهان وی وجودی است؛ ولی این‌جا و در دو قرینه ذکر شده در الاهیات آگوستینی و براهین اثبات وجود خدا، نکاتی وجود دارد از جمله این‌که:

مفهوم آگوستینی از خداوند، بیشتر با مفهوم آنسلمی خدا که در کتاب حدیث نفس آمده است و در آن از خدا در جایگاه موجودی کامل که چیزی برتر از آن وجود ندارد، و

نیز با مفهوم دکارتی از خداوند در جایگاه کامل‌ترین موجود (سازگار است؛ در حالی که آنسلم در پیش‌گفتار که به طرح برهان وجود می‌پردازد - به آموزه بوئیوسی از مفهوم خدا می‌پردازد که در آن، خدا چیزی است که بزرگ‌تر یا برتر از آن را نمی‌توان تصور کرد یا موجودی است که حتی عدم آن قابل تصور نیست؛ بنابراین، قرینه اول راه به جایی نمی‌برد؛ هر چند در هر حال برهان در انگاره آگوستینی از خدا جای دارد؛ اما نکته دیگری که در برهان آگوستینی وجود دارد، این است که راهیابی به وجود خدا از طریق مفاهیم فطری و حقایق ضرور و ثابت، بیشتر با آن برهانی سازگار است که بعدها دکارت در تامل سوم کتاب تاملات در فلسفه اولی ارائه می‌کند. از نظر دکارت نیز وجود مفاهیم فطری و به‌ویژه مفهوم خدا، در جایگاه موجود کامل مطلق و نامتناهی، دلیل بر وجود خداوند است و تبیین این مفهوم و وجود آن در ذهن، بدون وجود خداوند تبیین‌ناپذیر است؛ در حالی که چنانچه بیان خواهد شد، آنسلم در پیش‌گفتار و در برهان وجودی خود، هیچ‌گاه از طریق تبیین علی مفاهیم و حقایق ازلی یا مفهوم خدا به وجود عینی او راه نمی‌برد؛ بلکه از طریق تحلیل مفهوم خدا به وجود او استدلال می‌کند.

در هر حال با توجه به آنچه تقریر یافت، وجود نوعی برهان وجودی مشابه برهانی که دکارت در تامل سوم برای اثبات وجود عینی خدا ارائه می‌کند، در آگوستین قطعی است؛ هر چند این برهان، با برهان وجودی آنسلم تفاوت روشنی دارد.

تقریر برهان وجودی

آنسلم، برهان وجودی خود را در فصل دوم و سوم کتاب پیش‌گفتار آورده است. او آنچنان از این برهان صحبت می‌کند که گویی امر شهودی و مبتنی بر تصفیه باطنی است. و متذکر می‌شود که یافتن خدا نتیجه عشق و ایمان است و تلاش برای نیل به چیزی است که پیش از این، آن را با تمام وجود و در قلب خود بدان باور داشته است (Anselm, ۱۹۶۵: p.۳). آنسلم این فهم را پاداش ایمان خود می‌داند و نه ایمانی که پاداش فهم او باشد و جملات معروف خود در تقدم ایمان بر عقل را در مقدمه همین اثر بیان می‌دارد. اگر چه اغلب مفسران شکل واحدی از برهان را مورد بحث و تفسیر قرار داده‌اند، معاصران بر این رفته‌اند که وی در واقع برهان را به دو شکل تقریر کرده است که صورت بندی اول در فصل دوم و صورت بندی دیگر در فصل سوم آمده است. ما در این مقاله به هر دو صورت بندی خواهیم پرداخت.

شکل اول برهان وجودی

تقریر آنسلم از شکل اول برهان وجودی که در فصل دوم پیش‌گفتار آمده چنین است:

و ای پروردگاری که فهم را به ایمان ارزانی می‌داری، تا جایی که می‌دانی به صلاح من است، به من توفیق ده که بفهمم و در یابم که تو، همان‌گونه که ما باور داریم، هستی، و واقعیت این است که ما معتقدیم که تو موجودی هستی که نمی‌توان چیزی بزرگ‌تر از آن را تصور کرد یا آن‌که چنین تصویری وجود ندارد؛ زیرا شخص احمق در دل خود گفته است که خدایی وجود ندارد...؛ اما به هر تقدیر، این شخص بسیار احمق زمانی که در مورد موجودی که از آن سخن می‌گویم، یعنی موجودی که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد، بشنود، آنچه را که می‌شنود، می‌فهمد و آنچه را که او می‌فهمد، در ذهن او وجود دارد؛ هر چند موجود بودن آن را درک نکند؛ زیرا در ذهن بودن یک شیء یک مطلب است و ادراک موجود بودن آن مطلبی دیگر. هنگامی که نقاش در آغاز آنچه را که بعد رسم خواهد کرد تصور می‌کند، آن تصویر را در ذهن دارد؛ اما هنوز وجود آن را درک نمی‌کند؛ چرا که هنوز آن را نکشیده است؛ ولی پس از آن‌که نقاشی را کشید، او هم آن تصویر را در ذهن خود دارد و هم وجود آن را درک می‌کند؛ زیرا خود آن را رسم کرده است؛ در نتیجه حتی احمق نیز متقاعد می‌شود که دست‌کم در ذهن چیزی وجود دارد که بزرگ‌تر از آن قابل تصور کردن نمی‌باشد. زیرا وقتی این چیز را می‌شنود، آن را درک می‌کند و هر چه را که درک کند، در ذهن موجود است و مطمئناً آنچه را که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد نمی‌تواند فقط در ذهن موجود باشد؛ زیرا فرض کنید که فقط در ذهن موجود باشد؛ آن‌گاه می‌توان تصور کرد در واقعیت نیز موجود باشد که در این صورت بزرگ‌تر خواهد بود؛ بنابراین، اگر آنچه را که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد فقط در ذهن موجود باشد، همان موجودی که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد، موجودی خواهد بود که بزرگ‌تر از آن را می‌توان تصور کرد؛ اما این به روشنی غیر ممکن است؛ در نتیجه بدون هیچ تردیدی، موجودی که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد هم در ذهن و هم در واقعیت وجود دارد.

مقدمات برهان

مقدمات و خطوط اصلی برهان وجودی آنسلم را چگونه می‌توان ترسیم کرد؟ خود آنسلم آن را به شکل قیاس خلف بیان کرده، و به نظر بسیاری از معاصران بهترین شکل تفسیر برهان به همان طریقه است. در یک قیاس از نوع خلف، قضیه مطلوب یا مفروض

را از طریق نشان دادن این که نقیض آن مستلزم تناقض یا انواع امور محال و باطل دیگر است، ثابت می‌کند؛ بنابراین، با توجه به صورت بندی برهان به شکل خلف که بر حسب آن، اگر خداوند موجود نباشد، اموری که وجود دارند از او بزرگ‌تر خواهند بود، یعنی اگر خدا موجود نباشد، بزرگ‌ترین موجودی را که می‌توان تصور کرد نخواهد بود، و بزرگ‌ترین نبودن خداوند که بزرگ‌ترین در مفهوم آن مأخوذ است، تناقض و باطل خواهد بود. مقدمات برهان را می‌توان چنین بیان داشت:

- شخص می‌تواند تصویری از « وجودی که بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست» داشته باشد.
- خدا (یا موجودی که بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست) در ذهن موجود، ولی در واقعیت موجود نیست (خدا موجود صرفاً ذهنی است).
- وجود در واقعیت، از وجود یگانه در ذهن، بزرگ‌تر است (مقدمه).
- وجود خدا در واقعیت قابل تصور است (مقدمه).
- اگر خدا در واقعیت وجود می‌داشت، آن‌گاه بزرگ‌تر از آنچه هست می‌بود (نتیجه ۲ و ۳).
- این قابل تصور است که موجودی بزرگ‌تر از خدا وجود داشته باشد (نتیجه ۴ و ۵).
- این قابل تصور است که موجودی بزرگ‌تر از موجودی که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد، وجود داشته باشد (نتیجه ۶ بر اساس مفهوم خدا).
- قضیه ۷ مطمئناً محال و متناقض بالذات است؛ زیرا چگونه می‌توان موجودی بزرگ‌تر از موجودی که نمی‌توان هیچ چیز بزرگ‌تر از آن را تصور کرد، تصور نمود؟ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که:
۸. این کاذب است که خدا در ذهن وجود دارد؛ ولی در واقعیت موجود نیست (پترسون، همان؛ پلنتینگا، همان).

تبیین مقدمات برهان

برهان وجودی آنسلم با بیان یک تعریف از خدا آغاز می‌شود بدون تأکید و غرض این که خدا در واقع موجود باشد. وی می‌گوید: وقتی که با کلمه خدا مواجه می‌شویم (آنسلم این‌جا به نحو ضمنی خدا را وجود اعلا یا عالی‌ترین موجود فرض می‌کند)، برداشت و فهم می‌تواند از آن چنین باشد: خدا « چیزی است که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد».

هر چند تعریف وی از خدا در مواجهه اول قدری مبهم جلوه می‌کند، وی صرفاً به تکرار و درک شهودی ما از خداوند می‌پردازد. آشکار است که منظور وی از « بزرگ‌تر،

برخوردار بودن از کمال بیشتری است، نه بزرگتر بودن از لحاظ حجم و مکان و ... وی بر این باور است که صرف همین تصوّر به نوعی وجوب خدا را در متن واقع اثبات می‌کند؛ ولی در عین حال بیان می‌دارد که ممکن است بعضی وجود خدا را انکار کنند. چنانچه در متن کتاب مقدس می‌خوانیم که «احمق در دل خود می‌گوید خدایی نیست» ولی همین فرد نیز وقتی عبارت «بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد» را می‌شنود، تصویری از آن در ذهن می‌یابد؛ پس، از این مطالب، دو نکته محوری و اساسی اثبات می‌شود:

۱. هنگامی که از خدا سخن می‌گوییم خواه وجود آن را بپذیریم یا نپذیریم و صرف نظر از وجود و عدم آن خدا را چیزی می‌دانیم که می‌توان آن را چنین تعریف کرد: موجودی که برتر از آن قابل تصور نیست.

۲. هنگامی که از خدا سخن می‌گوییم (صرف نظر از وجود و عدم آن) یک فهم ذهنی (Inter mental) (درون ذهنی) از آن مفهوم خواهیم داشت؛ بنابراین، تصویری از خداوند خواهیم داشت. آنسلم پس از بیان نکات پیش به بررسی تفاوت ما بین آن چیزی که در ذهن موجود است، با چیزی که هم در ذهن و هم در خارج موجود است می‌پردازد. وی می‌گوید «آیا موجود بودن در ذهن و عین بزرگ‌تر و کامل‌تر از چیزی نیست که فقط در ذهن موجود است؟ از نظر وی به‌طور قطع چنین است؛ پس نکته سومی استنتاج می‌شود که این‌گونه آن را تقریر می‌کند:

۳. آن چیزی که هم در ذهن و در متن واقع موجود است، از چیزی که صرفاً در ذهن موجود است بزرگ‌تر است. و با نظر به مقدمات پیش‌گفته وی برهان خود را در شکل نخستین آن چنین صورت بندی می‌کند:

ا. اگر خدا چیزی است که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد (اثبات شده در بند ۱)؛
ب. و از آنجائی که موجود بودن در ذهن و در واقع بزرگ‌تر از موجود بودن در ذهن است (اثبات شده در بند ۳).

ج. پس خدا باید هم در ذهن موجود باشد (اثبات شده در بند ۲) و هم در واقعیت؛
د. و خلاصه این که خدا موجود است.

خدا مفهومی صرفاً درون ذهنی نیست؛ بلکه هم‌چنین یک واقعیت برون ذهنی نیز هست. دلیل این امر این است که اگر خدا حقیقتاً چیزی است که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد لازم می‌آید هم در ذهن و هم در متن واقع موجود باشد و اگر فقط در ذهن

باشد ولی موجود در واقعیت نباشد می‌توان موجودی بزرگ‌تر را تصور کرد که هم در ذهن و هم در متن واقع موجود باشد و این آشکارا خلف است؛ زیرا بیان شد خدا آن چیزی است که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد.

افزون بر صورت بندی برهان به شکل خلف که استدلال غیر مستقیم است - چنان‌که بیان شد - می‌توان برهان را به شکل قیاس مستقیم نیز صورت بندی کرد. کایلستون شکل مستقیم قیاس را چنین تقریر می‌کند:

ا. خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد.

ب. هر موجودی که بزرگ‌تر از آن را نتوان تصور کرد موجود است.

(نه فقط در ذهن، بلکه در متن واقع موجود است)

پس: خدا موجود است (نه فقط در ذهن بلکه به وجود خارجی).

تامل در قیاس پیشین نشان می‌دهد که قیاس به بهترین نحو تقریر یافته است؛ زیرا برهان و قیاس از نظر صوری به شکل اول که بهترین نوع شکل منطقی قیاس است و از نظر ماده و محتوی تقریباً از مقدمات تماماً صادق و یقینی بهره برده است؛ چنان‌که کایلستون می‌نویسد:

کبرا صرفاً بیانگر مفهوم خدا است؛ مفهومی که انسان از خدا دارد حتی اگر وجودش را انکار کند. «صغرا» روشن است؛ زیرا اگر آن موجود برتر که برتر از او قابل تصور نیست فقط در ذهن باشد او آن موجود «برتر» که برتر از او قابل تصور نیست نخواهد بود. یک موجود برتری قابل تصور است و آن موجودی است که در خارج، واقعیت غیر ذهنی آن و در ذهن، مفهوم آن موجود است (Copleston, ۱۹۶۰: p.۱۶۲).

بنابراین به نظر می‌رسد برهان وجودی آنسلم هم از جهت صورت و هم از جهت مواد

برهانی یقینی است.

شکل دوم برهان وجودی

چنان‌که بیان شد، آنسلم در فصل سوم پیش‌گفتار به بیان صورت بندی دیگری از برهان می‌پردازد که به‌رغم داشتن اشتراک با آنچه در فصل دوم می‌آورد، دارای مبانی و عناصری جدید است.

وی در این فصل برهان را نه تنها در مورد وجود خداوند به کار می‌برد، بلکه به وجوب وجود او نیز اشاره می‌کند. در برهان اول اثری از استدلال به وجوب ذاتی خداوند نیست؛ ولی در فصل سوم برهان به نحوی تقریر می‌یابد که به نوعی ماهیت خدا به نحوی تصور می‌شود که از وجودش قابل سلب نیست؛ چنان‌که جان هیگ می‌نویسد عنصر مهمی که در این برهان در مفهوم خدا وجود دارد، ضرور بودن یا وجوب وجود خداوند است. در هر حال، عبارت و تقریر آنسلم در فصل سوم پیش‌گفتار چنین است:

و این موجود (خدا) آنچنان وجود حقیقی دارد که عدمش قابل تصور نیست؛ زیرا چیزی را می‌توان تصور کرد که وجود دارد که نتوان تصور کرد وجود ندارد و این موجود از موجودی که عدمش قابل تصور باشد بزرگ‌تر است. در این صورت، اگر موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست عدمش قابل تصور باشد، در این صورت همان موجودی نیست که بزرگتر از آن قابل تصور نیست. و این امری محال است. پس موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست وجودی چنان حقیقی دارد که نمی‌توان عدم او را تصور کرد» (Ancelm, ۱۹۳۰: p.۵)

اشتراک این صورت بندی با صورت بندی که در فصل دوم آمده، این است که در هر دو، خداوند بزرگ‌ترین موجودی است که نمی‌توان از آن برتر تصور کرد؛ ولی اختلاف این دو در این است که در برهان به شکل اول عنصر کلیدی این است که آنسلم به مقایسه موجود عینی و وجود ذهنی پرداخته وجود در خارج را دلیل برتری می‌شمارد؛ یعنی در واقع خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد و چنین موجودی باید در خارج موجود باشد؛ زیرا وجود در خارج خاصیت کمال بخشی و برتری افزایی دارد؛ ولی در برهان دوم آنسلم می‌گوید: خدا باید موجود باشد نه به این دلیل که موجود بودن در خارج عامل برتری و کمال بخشی است بلکه به این دلیل که مفهوم خدا مفهوم موجودی است که وجودش ضرور و عین ذات او است و سلب وجود از ذاتش ممکن نیست و خدا بگانه وجودی است که انفکاک ذات از وجود آن محال است.

جان هیک در فلسفه دین (Hick, ۱۹۹۰: p.۱۹۹) ضمن تأکید بر وجود دو برهان در کتاب

پیش‌گفتار شکل دوم برهان را چنین تقریر می‌کند:

چون می‌توان تصور کرد چنین چیزی وجود دارد که نمی‌توان تصور کرد که وجود نداشته باشد؛ از این رو، اگر آنچه را برتر از آن نمی‌توان تصور کرد بتوان تصور کرد که

وجود ندارد، در نتیجه آنچه که برتر از آن قابل تصور نیست همان چیزی که «برتر از آن را نمی‌توان تصور کرد» نخواهد بود، و این خلف و باطل است و موجودی که برتر از او قابل تصور نیست، به‌راستی چنان وجود واقعی دارد که حتی تصور عدم آن هم مستحیل است (Ibid)

مقدمات برهان

خطوط اصلی این برهان چیست و چگونه می‌توان مقدمات این برهان را تقریر کرد؟ اگر واژه خدا را به صورت «موجودی که برتر از آن قابل تصور نیست» به‌کار ببریم و وجودی که برتر از آن قابل تصور نیست را وجودی بدانیم - چنان که آنسلم در این فصل بیان می‌دارد که «نمی‌توان تصور کرد که وجود نداشته باشد (معدوم باشد)، در این صورت می‌توان برهان را چنین تقریر کرد:

۱. شخص می‌تواند تصویری از «موجودی یا چیزی داشته باشد که نمی‌توان تصور کرد وجود نداشته باشد یا معدوم باشد؛
۲. فرض کنید که این موجود، معدوم باشد (وجود نداشته باشد)؛
۳. موجودی که نتوان تصور کرد وجود ندارد، از موجودی که عدمش قابل تصور است بزرگ‌تر است؛
۴. بنابراین می‌توانیم وجودی را که «نمی‌توان تصور کرد وجود نداشته باشد»، معدوم تصور کنیم؛
۵. اما موجودی که «نمی‌توان تصور کرد وجود نداشته باشد» نمی‌تواند معدوم باشد؛
۶. بنابراین موجودی که نمی‌توان تصور کرد وجود نداشته باشد (معدوم باشد)، در واقع موجود است.

تبیین مقدمات برهان وجودی به شکل دوم

چنان که بیان شد، آنسلم در تقریر اول بین موجودی که فقط در ذهن وجود دارد و موجودی که در خارج متحقق است فرق می‌گذارد و می‌گوید:
اگر موجود برتری که برتر از آن قابل تصور نیست فقط در ذهن باشد ممکن است کامل‌تر از آن هم وجود داشته باشد؛ در حالی که این خلف است؛ ولی در تقریر دوم بر وجوب وجود خدا تأکید، و او را به گونه‌ای تعریف می‌کند که نمی‌توان معتقد شد چنین موجودی متحقق نیست. آنسلم خودش می‌گوید:

وجود خدا تا جایی متیقن است که نمی‌توان عدم آن را تصور کرد؛ زیرا موجودی که نتوان عدم آن را تصور کرد از موجودی که می‌توان معدوم انگاشت بزرگ‌تر است؛ از این روی اگر موجودی که نمی‌توان از آن بزرگ‌تر را تصور کرد معدوم باشد، آن در واقع بزرگ‌ترین موجود قابل تصور نخواهد بود؛ بنابراین حقیقتاً موجودی را که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد وجود دارد و نمی‌توان عدم آن را تصور کرد. «ای خدای بزرگ! نمی‌توان تو را معدوم انگاشت؛ در حالی که عدم هر چیزی را می‌توان تصور کرد».

تا اینجا اغلب معاصران با یک‌دیگر اتفاق نظر دارند و همه می‌پذیرند که در پیش‌گفتار دو شکل از برهان تقریر یافته است؛ ولی از این‌جا به بعد و در تفسیر این بیان آنسلم که «وجود خدا را نمی‌توان معدوم تصور کرد»، اختلاف نظر گسترده‌ای وجود دارد.

افرادی نظیر مالکولم و هارتشورن تاکید می‌کنند که مولف برهان در این‌جا به وجوب وجود و ضرورت منطقی وجود خدا اشاره می‌کند؛ چنان که مالکوم می‌گوید: «آنسلم در تقریر دوم نمی‌گوید که خدا باید وجود داشته باشد زیرا وجود کمال است؛ بلکه می‌گوید خدا باید موجود باشد؛ زیرا مفهوم خدا مفهوم موجودی است که وجودش ضرور است؛ بنابراین، از نظر وی، آنسلم در گفتار سوم خدا را موجودی می‌داند که اگر وجود داشته باشد خاصه وجوب ضرورت را دارا است (Malcom, ۱۹۷۶: pp.۳۰۱-۲۰).

افراد دیگری نیز از معاصران پیرو آنسلم بر همین اعتقادند؛ چنان که توماس موریس بر این باور است که تلقی شایسته از خداوند به‌واقع متضمن ضرورت منطقی است. خداوند را باید در حد اعلای کمال تصور کرد؛ یعنی مصداق «مجموعه‌ای که بالضروره در حد اعلای کمال است و چون وجود ضرور یکی از اوصاف برتری بخش است، خداوند نمی‌تواند ناموجود باشد (Moris, ۱۹۸۷: p.۱۲).

در مقابل این دسته، افرادی نظیر جان هیک استدلال می‌کنند که مقصود آنسلم، «ضرورت منطقی» به معنای جدید آن نبوده است؛ بلکه مقصود وی ضرورت وجودی یا خارجی است. (Anselm, Ibid: p.۳۰).

انتقادات بر برهان وجودی

برهانی که آنسلم به خواست راهبان صومعه بک تقریر کرد در پی این بود که برهانی بر وجود خداوند ارائه کند که آن‌قدر بدیهی، روشن و ساده باشد که هیچ قوه عاقله‌ای در

پذیرش آن تردیدی به خود راه ندهد. وی خودش این برهان را ودیعه الاهی و ثمره دعا و نیایش و عبادات، عشق و محبت به خداوند می‌داند.

آنسلم مدعی بود که «خدا آن چنان به حقیقت وجود دارد که حتی نمی‌توان چنین فکری را از خاطر گذرانید که او وجود ندارد».

به‌رغم ادعای بدهت، این برهان از بدو ظهور از ناحیه فیلسوفان و به‌ویژه متکلمان مورد مناقشه جدی قرار گرفت و تا امروز نیز این برهان محل نزاع دو دسته از متفکران جهان مسیحی قرار گرفته است. عده‌ای همانند قدیس بوناونتورا، ژان اسکات، دکارت، لایپ نیتز، اسپینوزا، هگل و حتی برخی از فیلسوفان معاصر نظیر هارتشورن، نورمن مالکولم و الوین پلنتینگا بعضاً با صورت بندی جدیدی به تایید آن پرداخته‌اند

در مقابل، دسته دیگری از متکلمان و فیلسوفان نظیر اکوئینی، لاک، کانت و از معاصران نظیر جان هیک، به مخالفت با آن برخاستند؛ چنان که شوپنهاور از آن با عنوان «طنز» قشنگ نام برد. این‌جا به بیان آرای دو تن از متکلمان و فیلسوفان نزدیک به آنسلم یعنی گونیلون و توماس اکوئینی پرداخته و نیم‌نگاهی نیز به برخی مشکلات و انتقادات معاصران خواهیم داشت.

انتقادهای گونیلو بر برهان وجودی آنسلم

از میان فیلسوفان و متکلمان، گونیلو نخستین فردی است که به طرح و بررسی برهان وجودی آنسلم پرداخته و سعی می‌کند با رد ادله متعدد به ابطال آن بپردازد. وی رساله کوتاهی تحت عنوان در دفاع از احمق در رد نظریات آنسلم تدوین کرد و در آن هم صغرا و هم کبرای قیاس آنسلم را مورد نقد و اعتراض قرار داد.

اشکال اول گونیلو: تشکیک در امکان تصور خدا

مقدمه اول برهان وجود آنسلم این بود که «شخص می‌تواند تصویری از موجودی داشته باشد که بزرگ‌تر از آن متصور نباشد». وی در واقع مفاد این مقدمه را مفهوم خدا می‌دانست و چنین می‌پنداشت که هر کسی «پیرامون مفهوم خدا تأمل کند، چنین مفهوم و تعریفی از خدا خواهد داشت. از نظر آنسلم، تصور ما از خدا، تصور چیزی است که برترین و کامل‌ترین بوده و برتر از آن قابل تصور نیست و همه ما چنین تصویری را در ذهن داریم.

اعتراض گونیلو بر این مقدمه است که از آنجایی که ما اصلاً نمی‌توانیم تصویری از خدا داشته باشیم، این مقدمه نادرست است. وی مدعی است که این مقدمه ناظر بر مصداقی است که ما هیچ تجربه‌ای از آن نداریم و از جهت دیگر هیچ چیز دیگری نیز شبیه به آن نیست؛ چنان‌که اگوستین می‌گفت «هیچ موجودی شبیه خداوند نیست». ما وقتی مفهوم بشر را تصور می‌کنیم، می‌دانیم که معنای این لفظ چیست. این امر به این جهت است که ما پیش از آن تجربه‌ای از انسان‌ها داریم؛ اما وقتی این عبارت را می‌شنویم که «موجودی که بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست»، درست است که معنای تک تک الفاظ را می‌فهمیم، اما نمی‌توان موجودی را که مصداق این عبارت است، درک کرد. ما در باره‌اشیایی که نه تجربه‌ای از آن داریم و نه شبیه به اموری است که از آن‌ها تجربه داریم (خداوند) نمی‌توان مفهوم سازی کرد؛ به همین دلیل گونیلو می‌گوید:

مقدمه اول برهان، یعنی این که خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد امری کاذب است.

اشکال دوم گونیلو: عدم امکان راهیابی و انتقال از تصور به وجود عینی خدا

مقدمه دیگر برهان وجودی آنسلم این است که «هر موجودی که بزرگ‌تر از آن را نتوان تصور کرد، هم در ذهن و هم در خارج موجود خواهد بود»؛ زیرا اگر آن وجود برتر که از او بزرگ‌تر قابل تصور نیست فقط در ذهن باشد و در خارج موجود نباشد، او آن وجود برتر که برتر از او قابل تصور نیست نخواهد بود. موجود برتری قابل تصور است و آن موجودی است که در خارج، واقعیت غیر ذهنی آن، و در ذهن، مفهوم آن موجود است. گونیلو ادعا می‌کند که این مقدمه نیز صادق نیست. از نظر وی این مقدمه به شکل یک قاعده بیان شده است و چنین قاعده‌ای درست نیست؛ زیرا با این ملاک می‌توان بسیاری از موجودات خیالی و موهوم و موجوداتی را که هرگز نبوده و نخواهند بود به اثبات رساند؛ پس حتی در صورتی که مقدمه اول صادق باشد و بتوان تصویری از موجودی داشته باشیم که بزرگ‌تر از آن را نتوان تصور کرد، از این لازم نمی‌آید که چنین موجودی به‌واقع موجود باشد؛ بلکه این وجود فقط در ذهن موجود خواهد بود و صرفاً یک موجود درون ذهنی را به اثبات رسانده است. اگر این فرض و قاعده صادق باشد می‌توان در باره شمار بسیاری از اشیای غیرواقعی و حتی غیرممکن که فقط وجود درون ذهنی دارند و در خارج نمی‌توانند

واقعیت یابند به کار برد. مثالی که گونیلو می‌زند، کاملترین جزیره ممکن است که می‌گوید بنا بر مبانی آنسلم این جزیره باید موجود باشد؛ بنابراین، گونیلو کوشید با نشان دادن این که می‌توان با توسل به براهین مشابهی برای اثبات وجود همه انواع اشیای محال نظیر بزرگترین جزیره ممکن، برهان وجودی آنسلم را بی‌اعتبار ساخت.

نقد و بررسی اعتراض‌های گونیلو

آیا اعتراض‌های گونیلو بر برهان وجودی آنسلم وارد است یا خیر؟ آیا ما تصویری از خدا در جایگاه چیزی که بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد داریم یا خیر؟ و آیا از صرف تصور راهی برای اثبات وجود عینی آن هست؟ آنسلم خودش با تدوین رساله‌ای که به نام دفاعیات آنسلم (Anselm's Apologetic) معروف شده است کوشید کرد به اعتراض‌های متکلم معاصر خود پاسخ دهد. ما در این بخش به تفکیک، به نقد و بررسی اعتراض‌های دوگانه گونیلو خواهیم پرداخت.

نقد و بررسی اعتراض اول

آنسلم در دفاع از نظر خود مبنی بر این که ما تصویری از خدا داریم، در جایگاه «چیزی که برتر از آن قابل تصور نیست» می‌گوید: ما هر چند نمی‌توانیم ذات خداوند را کامل بشناسیم یعنی خداوند را همان‌طور بشناسیم که خود اومی‌شناسد، در عین حال، به اندازه‌ای از خداوند معرفت داریم که بدانیم او باید موجودی باشد که بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست و نیز می‌توان با تشبیه و تمثیل، فهم و تصویری از خدا داشت؛ زیرا چنان که شناختی از موجودات با کمال کمتری داریم، ذهن می‌تواند از همین مفهوم به بازسازی مفهومی از موجودی که کامل‌تر است دست یابد؛ برای مثال، موجوداتی که به وصف صفت خیر موصوف هستند، در صفت مشترکی باهم اشتراک دارند؛ یعنی موجودی که خیر و کمال کمتری دارد، با موجودی که از خیر و کمال بیشتری بهره‌مند است، هر دو در این صفت مشترکند؛ بنابراین، بدیهی است که هر ذهن عاقلی می‌تواند سرانجام به مفهومی از موجود برتر و کامل‌تری برسد که بزرگ‌تر از آن در آن غیر قابل تصور باشد. (see: Msurer, ۱۹۸۲, p.۵۳)

آیا پاسخ آنسلم کافی است؟ بررسی و تحلیل اعتراض و پاسخ نشان می‌دهد که گونیلو بر اساس مبانی خاصی به امکان فهم و تصور خداوند اعتراض می‌کند. این مبنا این است که وی از یک طرف جزو متعاطیان این نظریه است که هر شناختی با تجربه حسی آغاز

می‌شود و از طرف دیگر جزو متعاطیان نظریه اصالت تسمیه (Nominalism) است که در مقابل واقع‌گرایان که محتوای تفکر را به شیء (res) مربوط می‌ساختند، محتوای تفکر را به واژه‌ها و کلمات ارجاع می‌دهند. بر همین اساس گونیلو از یک طرف می‌گوید خدا موجودی نیست که ما تجربه حسی آن را داشته باشیم و نیز شبیه به هیچ‌کدام از موجوداتی نیست که بشر تجربه‌ای از آن داشته باشد؛ بنابراین، در باره چنین موجودی اصلاً نمی‌توان مفهوم سازی کرد؛ به همین دلیل اصلاً تصویری از خدا نداریم؛ پس این‌که آنسلم می‌گوید «خدا موجودی است که بزرگ‌تر از ان را نمی‌توان تصور کرد»، صحیح نیست؛ زیرا ما معنای تک تک این الفاظ را می‌فهمیم؛ ولی نمی‌توانیم مصداق یا مدلول این عبارت را درک کنیم (Ibid. pp.۵۰-۵۳)

این اعتراض گونیلو شبیه به نقدی است که کانت بعدها به کلیه وجوه و براهین اثبات خداوند مبنی بر «تصویر ناپذیر بودن خداوند و موجود مطلقاً ضرور» ایراد می‌کند.

نقد و بررسی اعتراض دوم گونیلو: عدم امکان راهیابی از تصور به هستی خدا

اعتراض گونیلو بر مقدمه دوم برهان وجودی که در آن از وجود تصور و مفهوم خداوند به وجود عینی او استدلال می‌شود، بسیار اساسی‌تر از اعتراض او بر مقدمه اول است. به گونه‌ای که نقد وی بر این مقدمه تا امروز محل بحث و رد و اثبات کسانی است که به نحوی به برهان وجودی پرداخته‌اند و اغلب این افراد بیشتر روی اشکالی که گونیلو در خصوص جزیره گمشده ارائه می‌کند، به تامل و تفسیر پرداخته‌اند؛ در حالی‌که آنچه در اعتراض گونیلو به نظر می‌رسد تاکید وی بر عدم امکان راهیابی از مفهوم و تصور خدا برای اثبات وجود عینی آن است.

آنسلم خودش در برابر اعتراض گونیلو خاطر نشان می‌سازد که در فهم برهان، وی مرتکب خطا شده است و بین دو مفهوم «برترین اشیای موجود» و «موجودی که برتر از آن قابل تصور نیست» یا بین «موجودی که در واقع از هر موجود دیگری کامل‌تر است» با «موجودی که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست» خطا کرده است؛ در حالی‌که بین این دو فرق آشکاری وجود دارد. موجودی که «برترین موجود» یا «کامل‌ترین موجود» است، نسبی است و موجودی که «برتر و بزرگ‌تر از او قابل تصور نیست»، مطلق است؛ بنابراین، آنسلم می‌گوید جزیره گمشده وی مفهومی نظیر مفهوم خدا نیست.

الوین پلنتینگا پاسخ آنسلم را چنین صورت بندی می‌کند:

به نظر من، پاسخ آنسلم این است که وجود چنین جزیره ای محال است مفهوم جزیره‌ای که ممکن نیست. جزیره ای بزرگ‌تر از آن وجود داشته باشد، مانند مفهوم عدد طبیعی است که ممکن نیست بزرگ‌تر از آن وجود داشته باشد یا مفهوم خطی است که خطی خمیده تر از آن امکان نداشته باشد. بزرگ‌ترین عدد طبیعی ممکن، نه وجود دارد و نه می‌تواند وجود داشته باشد. در واقع بزرگ‌ترین عدد بالفعل وجود ندارد؛ چه رسد به بزرگ‌ترین عدد ممکن. همین مطلب در مورد جزایر نیز صادق است. هیچ اهمیتی ندارد که جزیره چقدر بزرگ باشد یا چند دوشیزه زیبا و رقاصه زینت بخش آن هستند. چرا که بزرگ‌تر از آن نیز همواره امکان وجود دارد؛ مثال، جزیره ای با تعداد دو برابر از ویژگی‌هایی که گویای بزرگی این جزیره‌اند؛ مثلاً تعداد درختان خرما و تعداد و کیفیت بالای نارگیل‌ها بیشتر این ویژگی‌ها هیچ حداکثر ذاتی (کامل ذاتی) ندارند؛ یعنی هیچ موجود میزانی از حاصلخیزی یا تعداد درختان خرما وجود ندارد؛ به گونه‌ای که وجود جزیره‌ای با دارا بودن مقدار بیشتری از آن ویژگی‌ها محال باشد؛ بنابراین، مفهوم بزرگ‌ترین جزیره ممکن یک مفهوم متناقض الاجزا یا متنافی الاجزا است و امکان ندارد چنین چیزی وجود داشته باشد؛ (Plantinga, ۱۹۷۵: p.۹۱) بنابراین، پیروان جدید آنسلم نظیر پلنتینگا کوشیده‌اند نشان دهند که کامل‌ترین یا بزرگ‌ترین جزیره ممکن، تصویری منطقی و سازگار نیست؛ زیرا فاقد حداکثر (کمال) ذاتی است؛ در حالی که برهان آنسلم صرفاً بر اموری قابل اطلاق است که قابلیت کسب کمالات ذاتی را دارند.

چنانچه پلنتینگا می‌گوید:

آنسلم به روشنی خصایصی نظیر خرد و حکمت، علم، قدرت، علو یا کمال اخلاقی را در ذهن خویش دارد که هر یک دارای حداکثر ذاتی است. جان هیک به درستی می‌گوید که گونیلو در عوض گفت‌وگو از کامل‌ترین جزیره‌ها، از کامل‌ترین جزیره قابل تصور سخن می‌گوید؛ ولی او نیز همانند پلنتینگا تصور کامل‌ترین جزیره ممکن را تصویری ناسازگار و متنافی الاجزا می‌داند؛ ولی در عین حال تاکید می‌کند که اعتراض گونیلو حتی به فرض که بر برهان وجودی به نحوی که در فصل دوم پیش‌گفتار آمده است وارد باشد، به شکل دوم برهان که در فصل سوم آمده است وارد نیست؛ زیرا آنسلم تاکید می‌کند خدا یگانه موجودی است که نمی‌توان عدم او را تصور کرد و یگانه موجودی است که بالضروره موجود است.

با توجه به مطالبی که تقریر یافت؛ پیروان جدید آنسلم نتیجه می‌گیرند که جزیره مفروض گونیلو شباهتی به مفهوم خدا در جایگاه «بزرگ‌ترین موجودی که قابل تصور است» یا «موجودی که نمی‌توان عدمش را تصور کرد» ندارد؛ بنابراین، برهان آنسلم از نقد گونیلو جان سالم به در می‌برد؛ ولی آیا به واقع چنین است؟ صرف نظر از این‌که چندان مبرهن نیست که خود تصور آنسلم از خدا مفهومی متنافی الاجزا باشد یا نباشد. به نظر می‌رسد ممکن است گونیلو در تعیین مصداق خود اشتباه رفته باشد؛ ولی افزون بر آن می‌توان در نقد گونیلو از مثال و مصداق وی صرف‌نظر کرد و به اصل رأی و نظر او توجه داشت؛ زیرا گونیلو از تصور کامل‌ترین جزیره ممکن به صورت نقض بر قاعده آنسلم استفاده می‌کند؛ در حالی که نکته اصلی و اساسی وی این اعتراض است که از صرف تصور و مفهوم خدا راهی برای استدلال به وجود واقعی او نیست.

نقد توماس اکوئینی

از جمله کسانی که بر برهان وجودی آنسلم خرده گرفته‌اند، توماس اکوئینی است؛ به گونه‌ای که بعد از وی، برهان وجودی تا زمان دکارت که بار دیگر مورد بحث و رد و ابرام فیلسوفان قرار گرفت، چندان مورد توجه نبوده است.

وی در دو کتاب معروف خود یعنی جامع الکلام (Summa Theologia) و مجموعه علیه بدعت گذاران یا کافران (Contra gentiles) براهین معروف خود را برای اثبات خداوند ارائه کرده و اگر چه نامی از آنسلم نمی‌برد، با توجه به مبانی خودش به گونه‌ای به رد برهان وجودی هم می‌پردازد. وی نقد دوگانه‌ای از برهانی نظیر برهان آنسلم ارائه می‌کند که به قرار ذیل است:

نقد اول: عدم امکان اثبات وجود خدا از صرف تحلیل مفهوم

درباره نقد نخستین اکوئینی از برهان وجودی می‌توان گفت که از نظر وی ایراد هر گونه برهان لمی برای اثبات وجود خدا غیر ممکن است. او تاکید می‌کند که وجود هر استدلالی در باره وجود خداوند نه براساس مفهوم صرف، بلکه صرفاً از جهان محسوس خارجی نظیر حدوث، موجود ممکن، نظم خارجی و به طور کلی از طریق نشانه خدا آغاز می‌شود؛ پس به طور کلی هر گونه برهان لمی بر وجود خداوند عقیم است (مجتهدی، ۱۳۷۹: ص ۲۳۶).

نقد دوم

افزون بر نقد پیشین، اکوئینی اشکال دیگری نیز بر برهان وجودی وارد می‌کند و آن به اجمال این است که برهان آنسلم در واقع به اثبات وجود خدا نمی‌پردازد؛ بلکه صفاتی نظیر “کامل متعالی” را برای خداوند اثبات می‌کند؛ در حالی که نخست باید وجود خداوند اثبات شود سپس به بحث از صفات خدا پرداخت. به عبارت دیگر، از نظر اکوئیتی اثبات هستی چیزی همواره مقدم بر اثبات صفات و محمولات آن است و همواره مطلب هل، مقدم بر مطلب “ما” است؛ بنابراین برهان آنسلم که بدون اثبات وجود خدا به اثبات صفتی از صفات خدا می‌پردازد کامل نیست (Copleston, ۱۹۶۰: p. ۳۳۷).

نقد و بررسی

تأمل در اشکال اول توماس بر برهان وجودی، نشان می‌دهد که این همان اشکال بنیادی است که از زمان پیدایی برهان، از ناحیه گونیلو طرح و تا امروز جواب روشنی به آن از ناحیه متعاطیان برهان داده نشده است.

ژیلسن در اثر تحسین برانگیز خود، روح فلسفه قرون وسطا همین مطلب را بسیار عمیق و زیبا تحلیل و بررسی کرده است. از نظر وی، اگر چه برهان در دامن فلسفه مسیحی زاییده شده و سازگار با آن فهمی از خدا است که مسیحیان با توسل به مفهوم وجوب خدا به آن دست یازیده‌اند، در عین حال، اشکال اساسی بر برهان وجودی آنسلم وارد است؛ زیرا از صرف تحلیل تصور خدا نمی‌توان به نحو قیاسی به وجود خدا پی‌برد. در چنین حالتی، نتیجه‌ای که از این برهان به دست می‌آید؛ صرفاً این خواهد بود که اگر خدا موجود باشد، وجود او واجب است؛ در صورتی که وجود خدا باید اثبات شود (ژیلسون، همان: ص ۸۶ و ۷). بنابراین چنین به نظر می‌رسد که با مبانی آنسلمی نمی‌توان به اشکال توماس پاسخ داد؛ ولی در این‌که توماس براهین اثبات واجب تعالی را صرفاً از طریق استدلال به افعال و مخلوقات خدا منحصر می‌کند چندان برحق نباشد؛ چنان که در فلسفه اسلامی صورت‌بندی‌های متعددی از برهان صدیقین یا وجودی ارائه می‌شود که صرفاً از طریق حقیقت هستی و نه از طریق آثار و مخلوقات خدا به وجود آن استدلال خواهد شد (ر.ک: عبدی، ۱۳۸۱).

پس اکوئیناس درست می‌گوید که از صرف تحلیل مفهوم خدا نمی‌توان وجود عینی آن را بالضروره دریافت؛ ولی در این محق نیست که یگانه راه استدلال بر وجود خدا آثار و

مخلوقات او باشد؛ اما نقد دوم او نیز به نظر می‌رسد چندان صائب نباشد؛ زیرا هر چند نظم منطقی اقتضا می‌کند که نخست اصل وجود شیء اثبات شود و در مرتبه متأخر، صفات و خصوصیات آن مدنظر باشد، چه عیبی دارد اگر برهانی متوجه وجود و افعال و صفات واجب تعالی به یکسان باشد؛ چنان که برهان صدیقین صدرا و نیز برهان علامه طباطبایی در سنت فلسفی اسلامی چنین نقشی ایفا می‌کند.

نقد دیگر: وجود کمال نیست

نقد دیگر و اساسی‌تری که بر برهان وجودی در سنت فلسفی غرب به عمل آمده، نقدی است که می‌گوید وجود، صفت و کمال نیست. این نقد متوجه این مقدمه قیاس آنسلم است که «موجودیت در عالم واقع برتر و بزرگ‌تر از موجودیت صرفاً ذهنی است.» منتقدان اغلب گفته‌اند که در این مقدمه، آنسلم، وجود داشتن را صفت و کمال دانسته است. کمال چیزی است که مایه بهتر بودن یا برتری صاحب خود است؛ یعنی وقتی می‌گوییم «وجود داشتن» کمال است، به این معنا است که به شرط یکسان بودن جمیع امور دیگر، امری که وجود دارد به علت وجود داشتن بهتر یا برتر است. به عبارت دیگر، وجود داشتن بهتر از وجود نداشتن است؛ بنابراین در این صورت وجود نظیر صفات علم، خیر، حکمت صفت بوده و بالضروره به خداوند نسبت داده می‌شود (رک: پترسون، همان).

این اشکال، نخستین بار از ناحیه گاسندی در اعتراض به برهان وجودی دکارت در تأمل پنجم، کتاب تأملات بیان شد، و کانت نیز در ضمن نقد سه‌گان‌های که بر برهان وجودی ارائه کرد، به صورت‌بندی جدید و منطقی آن پرداخت. کانت مدعی است که وجود یک محمول واقعی نیست تا همانند سایر محمولات بر موضوع خود حمل شود؛ بلکه به جز رابط، چیز دیگری نیست. وی می‌گوید: ما می‌توانیم بگوییم خدا همه دان یا همه توان است؛ اما نمی‌توانیم وجود را نیز به این صفات بیفزاییم کنیم و موجود بودن را در ردیف سایر صفات بر او حمل کنیم؛ بنابراین، کانت و به پیروی از او، بسیاری از منطقیان نظیر راسل بر این مقدمه آنسلم ایراد می‌گیرند که وی در مقدمه دوم برهان یا برتر و بزرگ‌تر دانستن وجود عینی بر صرف وجود ذهنی، وجود را کمال و صفت دانسته است؛ در حالی که وجود هیچ‌گاه مانند صفات دیگر نیست؛ بنابراین، مدعی‌اند که اگر وجود، صفت و کمال نباشد، این برهان قرین توفیق نخواهد بود.

آیا این اشکال وارد است؟ در صورتی که وارد است، آیا آنسلم در برهان خود وجود را صفت و عرض خاصه دانسته و از آن طریق به وجود عینی خدا استدلال نموده است؟ در این جا به پاسخ اجمالی اشاره خواهیم کرد.

در هر حال، در پاسخ به این اشکال می توان گفت که تأمل در پیش گفتار و نیز احتجاج های وی با گونیلو نشان می دهد که وی هیچ گاه همانند دکارت به صراحت از وجود به صورت صفت و عرض خاصه یا کمال یاد نکرده است و یگانه چیزی که منتقدان با توسل به آن بر این رفته اند که آنسلم، وجود را کمال و صفتی نظیر صفات دیگر می داند، همان مقدمه ای است که ذکر شد که در آن، آنسلم وجود عینی را برتر و بزرگ تر از وجودی می داند که صرفاً درون ذهنی است؛ اما آیا این امر و گفتار به معنای صفت پنداشتن وجود است؟ حداقل چیزی که می توان مدعی شد، این است که وی چنین تصریحی ندارد؛ چنان که بعد دکارت، حتی تعجب می کند که چرا بعضی در این امر بدیهی صفت بودن وجود تردید می کنند؛ بنابراین، در برهان آنسلم، تصریحی بر این امر نیست. همین مطلب را الوین پلنتینگا تصریح می کند و می گوید: آنسلم هیچ گاه از وجود به صورت صفت بهره نبرده و این اتهامی بیش نیست.

افزون بر پلنتینگا، افرادی نظیر نورمن مالکولم و چارلز هارتشورن کوشیده به گونه دیگری از برهان در مقابل این نقد دفاع کنند. آن ها ضمن تردید در کمال بودن وجود در همه احوال و به یکسان، تأکید می کنند که هر چند وجود صرف نمی تواند صفت و کمال باشد، وجود ضرور چرا صفت نباشد؟

مالکولم خود از جمله کسانی است که تردید می کند وجود، کمال باشد و می گوید:

این عقیده که وجود داشتن کمال است، بسیار مشکوک است ... ممکن است پادشاه مایل باشد صدراعظم بعدی اش واجد علم و درایت و ثبات رأی باشد، این معنا ندارد. بر این مجموعه بیفزاییم که وی مایل است صاحب صدراعظم شود که وجود داشته باشد. فرض کنید از دو تن از مشاوران سلطنتی (مثلاً شخص A و B) خواسته شده است که هر یک جداگانه، ویژگی های کامل ترین صدراعظمی را که می توانند تصور کنند، بیان دارند. ویژگی هایی که آن ها برمی شمارند کاملاً یکسان است با این تفاوت که مشاور A در فهرست اوصافی که برای یک صدراعظم کامل تنظیم کرده، وصف "وجود داشتن" را هم قید کرده و

مشاور B چنین نکرده است. در این صورت، شخص واحد می‌تواند مصداق هر دو فهرست باشد. یعنی هر کس که مصداق فهرست A باشد؛ بالضرورة مصداق فهرست B هم هست و بالعکس (Malcom, Ibid: ۳۰۴-۵)

بنابراین، به نظر وی، افزودن صفت وجود داشتن، افزایش واقعی در مصداق خود ایجاد نمی‌کند؛ به گونه‌ای که هر دو می‌توانند در فهرست A و B قرار گیرند و بدین ترتیب وی نیز با این اعتقاد موافق است که آنسلم در معرض این انتقاد هست و می‌گوید: آنسلم در فصل دوم پیش‌گفتار تصور می‌کند که وجود کمال است؛ اما تأکید می‌کند که آنسلم برهان دیگری در فصل سوم همان کتاب ارائه می‌کند که قائل به کمال بودن وجود نیست و از آن طریق به وجود خدا استدلال نمی‌کند.

مالکولم با استناد به این گفته آنسلم که “خدا آنچنان وجود حقیقی دارد که عدمش حتی قابل تصور نیست”، مدعی است که آنسلم نمی‌گوید خدا باید وجود داشته باشد؛ زیرا وجود کمال است؛ بلکه می‌گوید که خدا باید موجود باشد؛ زیرا مفهوم خدا مفهوم موجودی است که وجودش واجب و ضرور است. به نظر مالکولم، آنسلم در این فصل، خدا را موجودی در نظر می‌گیرد که اگر وجود داشته باشد، خاصهً وجوب وجود را دارا است (دیویس، ۱۳۷۸: ص ۴۶).

همین مطلب را چارلز هارتشورن بیان می‌دارد. وی با منتقدان آنسلم در این خصوص موافق است که وجود چنین نیست که همواره کمال و صفت باشد؛ اما از این امر نتیجه این نمی‌شود که “وجود” هیچ‌گاه و در هیچ معنایی صفت نباشد. وی مانند مالکولم تأکید می‌کند وجود ضرور یا واجب‌الوجود و ضرور‌الوجود بودن، صفت کمال‌بخش و برتری بخش است و اگر بین دو وجود که در جمیع صفات یکسان هستند یکی به وجود امکانی موجود باشد و دیگری به وجوب متصف باشد، طبیعی است که دومی برتر و بزرگ‌تر از اوّلی خواهد بود. وی نیز مانند مالکولم تأکید می‌کند حتی به فرض که این نقد بر شکل اول برهان وجودی آنسلم وارد باشد، بر شکل کامل‌تر آن که در فصل سوم آمده وارد نیست (See with: Hartshorne, ۱۹۶۵).

بر همین مبنا پیروان معاصر آنسلم نظیر مالکولم و چارلز هارتشورن بر این رفته‌اند که مفهوم خدا مفهوم موجودی است که منطقیاً ضرور است و انکار وجود آن و نفی قضیه “خدا وجود دارد”، متناقض بالذات است.

جان هیک از جمله خرده‌گیران بر این نظریه است که وجود خدا منطقیاً ضرور باشد. وی بر دو نکته تأکید می‌کند: اول این که آنسلم هیچ‌گاه مقصودش ضرورت منطقی به معنای جدید نبوده است؛ بلکه منظور او این است که خدا موجود ضرور و واقعی است. وی به این قول آنسلم استناد می‌کند: “خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست” و “موجودی است که ازلی و ابدی است” و “نه پدیده آمده است و نه از بین می‌رود”. دوم این که حتی به فرض که آنسلم در برهانش مفهوم خدا را منطقیاً ضرور دانسته باشد، از این لازم نمی‌آید که وجود عینی او نیز ضرور و ثابت باشد؛ بلکه این برهان صرفاً ثابت می‌کند که مفهوم خدا شامل مفهوم وجود خدا و حتی شامل مفهوم وجود ضرور (به معنای سرمدی آن) است؛ ولی نمی‌تواند ثابت کند که این مفهوم موجود سرمدی، ما بازاری در واقع دارد (Hick, ۱۹۹۰: p.۳)

در هر حال آیا این نقد بر برهان وجودی آنسلم وارد است یا خیر؟ به نظر نگارنده، خواه وجود را کمال بدانیم و خواه آن را به همراه منقدان نظیر کانت، فرگه و هیک محمول واقعی ندانیم، در هر حال در نتیجه‌گیری برهان تفاوتی نمی‌کند. نظر صائب این است: حداکثر چیزی که مقدمه دوم برهان یعنی “موجودیت درعین بزرگ‌تر از موجودیت در ذهن است” فراهم می‌کند، ضرورت ذاتی وجود خدا است، نه ضرورت عینی و به تعبیر فیلسوفان اسلامی، ضرورت ازلی آن. هیک به درستی می‌گوید که حتی اگر بپذیریم آنسلم وجود ضرور را کمال می‌داند و از آن به وجود عینی خدا استدلال می‌کند، باز هم یگانه چیزی که برهان اثبات می‌کند، ضرور منطقی و در حوزه حمل اولی است که به حوزه مفهوم متعلق است و نه وجود عینی و ضرورت فلسفی که به حمل شایع صناعی مربوط می‌شود.

ارزیابی برهان

به نظر می‌رسد این برهان به یک اشکال اساسی دچار است و آن را به‌رغم قوت آن عقیم می‌سازد. این اشکال چیزی نیست جز خلط بین احکام وجود ذهنی و وجود عینی، یا خلط بین مفهوم و مصدوق و حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی، و به تعبیر بسیار عمیق ژیلسن، خلط و در هم ریختن مرز بین مابعدالطبیعه و منطق. توضیح این مطلب به اجمال چنین است که صورت برهان وجودی آنسلم این بود که اگر خدا در جایگاه چیزی که برتر

و بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست، موجود نباشد چیزهایی که وجود عینی دارند همه از او بزرگ‌تر و برتر خواهد؛ بدین لحاظ، کامل‌ترین موجود قابل تصور نخواهد بود، در حالی که کامل‌ترین و بزرگ‌ترین بودن در مفهوم آن مأخوذ، و این خلف است؛ ولی آیا به واقع انکار وجود عینی بزرگ‌ترین موجود قابل تصور مستلزم خلف است؟ به نظر می‌رسد برهان آنسلم خواه به گونه‌ای که در فصل دوم پیش‌گفتار مطرح است که در آن از برتر بودن و به تعبیر دیگر از کمال برتر که در مفهوم خدا مأخوذ است به وجود عینی او استدلال می‌شود و خواه به نحوی که در فصل سوم همان اثر آمده است که در آن از غیر قابل تصور بودن عدم آن قیاس می‌شود، در هر حال، نتیجه هیچ‌یک مستلزم خلف و تناقض نیست؛ زیرا چیزی که در نتیجه اثبات می‌شود، غیر از آن چیزی است که در مقدمات آمده؛ در نتیجه وجود عینی خدا مدنظر است، ولی حد وسط برهان مفهوم خدا است و طبیعی است که چیزی که مقدمات اثبات می‌کند، وجود کامل‌ترین موجود قابل تصور در ذهن است و برهان آنسلم تا این اندازه کاملاً موفق، و سلب کمال برتر یا وجود ضرور از آن خلف و مستلزم تناقض است؛ ولی سلب وجود عینی آن هیچ‌گاه مستلزم چنین امری نیست. به عبارت دیگر، خدا هر چند در مقام تصور و مفهوم، کامل‌ترین موجود ممکن‌التصور، و این به حمل اولی ذاتی یقینی است و نفی آن مستلزم خلف است، انکار وجود عینی آن در مقام حمل شایع مستلزم خلف نیست (رک: جوادی آملی، ۱۳۷۸: ص ۱۹۴ و ۱۹۵)؛ بنابراین، اشکال اساسی برهان وجودی آنسلم و حتی صورت‌بندی‌های بعدی که کوشیده‌اند مشکلات برهان را برطرف کنند، همچنان باقی است و آن چیزی جز خلط میان مفهوم و مصداق وجود و انتظار آثار وجود خارجی از وجود ذهنی نیست. اشکال پیشین اگر چه از دید ناقدان غربی آن پنهان مانده و از راهیابی بدان ناتوان بوده‌اند مورد توجه حکیمان اسلامی قرار گرفته است.

منابع و مأخذ

۱. پترسون مایکل و همکاران، عقل و اعتقاد دینی، احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، انتشارات طرح نو، اول، ۱۳۷۶ش.
۲. پلنتینگا اولوین، فلسفه دین (خدا، اختیار و بشر)، محمد سعیدی مهر، قم، طه، اول، ۱۳۷۶ش.
۳. جوادی آملی عبدالله، تبیین براهین اثبات خدا، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۷۸ش.
۴. دیویس براین، درآمدی به فلسفه دین؛ ترجمه: ملیحه صابری، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.
۵. ژیلسن اتین، روح فلسفه قرون وسطی، علیمراد داوودی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، اول، ۱۳۶۶ش.
۶. عبدی توحید، تحقیق و بررسی برهان وجودی آنسلم، رساله دکتری دانشگاه آزاد، ۱۳۸۱ش.
۷. مجتهدی کریم، فلسفه در قرون وسطی، تهران، امیرکبیر: چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.
۸. Proslogium: Basic Writtings, Ed.S.N.Dcan, Lasalle, Open Court, ۱۹۳۰, Chap, ۱۱. M. Ancelm. ST
۹. Gaunilo "Bwhalf of the Foll" , in "Proslogium, with a Reply on Behalf of the Fool by Gounilo and the Athor's Reply to Gaunilo,
۱۰. John Hick and Arthur McGill, London, ۱۹۶۷.
۱۱. Malcom Norman, Anslm's Ontological argument
۱۲. Maurer Armand, Medieval Philosophy, Toronto, ۱۹۸۲
۱۳. ۲۲-plantinga Alvin, God, Freedom and Evil, London, ۱۹۷۵. Malcom Norman, "Anselm's Ontological Argumen.

۱۴. Anselm, St, Proslogium, with a Reply on Behalf of the Fool by Gaunilo and the Author's Reply to Gaunilo, trans. M.J. Charlesworth, Oxford: Clarendon Press ۱۹۶۵.
۱۵. Copleston Frederick, A History of Philosophy, vols, London, vol ۲.
۱۶. Copleston, Fredrick, A History of Philosophy ۹ vols, London, ۱۹۶۰ vol. ۲,۹.
۱۷. Craig, London, ۱۹۶۰, vol.۴.
۱۸. Hart Shorne, C, Anselm's Discovery : a Re- examination of the Ontological Proof for God's Existence, Lasalle, Open Court, ۱۹۶۵, and "Man's Vision of God, (New York: Harper and Row, ۱۹۴۱).
۱۹. Hick John, Ontological Argument For the Existence of God, in Encyclopedia of Philosophy, Ed. Paul Edwards, New York, Macmillan, ۱۹۷۲, vol, ۵.
۲۰. Hick John, Philosophy of Religion, Prentice-Hall, Inc, America, ۱۹۹۰.
۲۱. Moris Thomas, Anselmian Reflections: Essay in Philosophical Theology Notre Dame, in: University of Notre Dame, ۱۹۸۷.
۲۲. Plantinga Alvin, Concept of God, in "Routledge Encyclopedia of Philosophy Ed, Edward,
۲۳. Stead Christopher, "Argument For the Existence of God" in Routledge Encyclopedia of Philosophy , ۱۰ vols. London, ۱۹۶۰, vol.

۱۶۲

پیش

سال یازدهم / پاییز ۱۳۸۵